



شماره بیست و هشتم

تابستان ۱۳۹۳

صفحات ۱۵۳-۱۳۱

نمود دستوری و تصویرگونی در زبان فارسی

شادی داوری *

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

استفاده از امکانات تحلیلی یا کلمات نقشی آزاد، یکی از روش‌های بیان مفاهیم دستوری در زبان‌های دنیاست. افعال معین از اجزای مهم دستوری هستند که می‌توانند به صورت کلمات نقشی آزاد در بیان مفهوم دستوری «نمود» استفاده شوند. این افعال همگی از رهگذر دستوری‌شدگی پا به عرصه وجود می‌گذارند. دستوری‌شدگی فرآیندی تدریجی است که طی آن واحدهای واژگانی زبان با از دست دادن بعضی مؤلفه‌های معنایی خود، خصوصیات دستوری کسب می‌کنند و به صورت کلمات نقشی درمی‌آیند و یا کلمات دستوری، دستوری‌تر می‌شوند. هدف این مقاله بررسی تحول فعل واژگانی «رفتن» به افعال معین نمودنمای آغازی و تکمیلی یا فرایند کلی «معین‌شدگی» این فعل است. این بررسی، با پذیرش مفاهیم بنیادی انگاره‌های معین یعنی «زنجیره دستوری‌شدگی فعل به نشانه نمود» و «طرحواره رویداد زنجیری» به انجام رسیده‌است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که مفاهیم پیشنهادی هاینه، در بررسی همه‌جانبه معین‌شدگی فعل «رفتن» برای کسب نقش دستوری «نمود» تا حدودی ناکارآمد است و در تکوین عناصر دستوری مذکور، «تصویرگونی خطی» نقشی اساسی دارد.

واژگان کلیدی: نمود آغازی، نمود تکمیلی، تصویرگونی خطی، معین‌شدگی

* sh50d@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: مسؤول:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۷/۱۱

۱- مقدمه

زبان‌شناسی در سه دهه اخیر شاهد رشد فزاینده‌ای در حوزه مطالعات «دستوری‌شدگی»^۱ بوده‌است. این رشد فزاینده در دهه نود میلادی با انتشار آثار ارزشمندی از متخصصان این حوزه، از جمله هاینه، کلودی و هونمایر^۲ (۱۹۹۱)، هاپر و تراگو^۳ (۲۰۰۳)، هاینه (۱۹۹۳) و لمان^۴ (۱۹۹۵) به اوج شکوفایی خود رسید، به طوری که امروزه دستوری‌شدگی از معتبرترین نظریه‌های تغییر زبانی قلمداد می‌گردد. پژوهش‌های مبتنی بر این نظریه بر فرایند تکوین کلیه امکانات دستوری از واژگان زبان تمرکز کرده‌اند. محصول نهایی این فرایند، زایش دستور است. محققان این حوزه براساس شواهد موجود از زبان‌های جهان، در پی کشف چرایی و چگونگی تبدیل واحدهای واژگانی به واحدهای دستوری‌اند. چنین رویکردی به فرایند دستوری‌شدگی، ریشه در اندیشه میه^۵، واضع این اصطلاح، دارد که آن را «گذار یک کلمه به نقش یک عنصر دستوری» می‌داند (میه، ۱۹۸۲: ۱۳۱). طبقه افعال معین در تمام زبان‌های دنیا، عناصری دستوری‌اند که از رهگذر دستوری‌شدگی افعال واژگانی به وجود آمده‌اند. در مطالعات دستوری‌شدگی، این تغییر «معین‌شدگی»^۶ نامیده می‌شود. استفاده از این اصطلاح به بنونیست^۷ بازمی‌گردد (کوتوا،^۸ ۲۰۰۴: ۱).

هاینه (۱۹۹۳: ۷۰) «معین» را اصطلاحی پوششی می‌داند که ناظر بر زنجیره‌ای از صورت‌هاست که از فعل واژگانی اولیه به وجود می‌آیند تا بیانگر زمان دستوری، وجهیت و یا نمود باشند. تبیین این تحول به باور وی تنها در گرو فهم مفاهیم «طرحواره‌های رویداد»^۹ و «زنجیره‌های دستوری‌شدگی»^{۱۰} است. با این حال یافته‌های این مختصر حاکی از آن است که مفاهیم فوق در ارائه تبیینی جامع از فرایند معین‌شدگی فعل

1. Grammaticalization
 2. Heine & Claudi & Hünnemeyer
 3. Hopper & Traugott
 4. Lehmann
 5. Meillet
 6. Auxiliation
- معادل فارسی این اصطلاح از سوی استاد دانشمند جناب آقای دکتر مهرداد نغزگوی کهن پیشنهاد شده‌است.
7. Benveniste
 8. Kuteva
 9. Event Schemas
 10. Grammaticalization Chains

«رفتن» تا حدودی ناکارآمد است. فعل «رفتن» در نقش دستوری جدید خود بازنمایی هر دو نمود «آغازی»^۱ و «تکمیلی»^۲ را بر عهده دارد. پرسشی که در این مقاله در پی پاسخ به آن هستیم، آن است که چگونه یک واحد زبانی می‌تواند به بازنمایی مفاهیمی بپردازد که در رابطه «تقابل جهتی»^۳ با یکدیگر هستند. در پاسخ به این سؤال، فرضیه‌ای قیاسی را مطرح می‌کنیم و می‌کوشیم با ارائه شواهدی از زبان فارسی، به تأیید، رد و یا تعدیل آن بپردازیم. این فرضیه مبتنی آن است که علاوه بر مفاهیم پیشنهادی هاینه در مورد تکوین نقش دستوری نمود، پدیده «تصویرگونی خطی»^۴ نیز ناظر بر کاربرد فعل «رفتن» در دو مفهوم متقابل جهتی است. برای تبیین این معنی، در بخش دوم و سوم مقاله به پیروی از هیراگا^۵ (۱۹۹۴) به طرح مفهوم «تصویرگونی» و تصویرگونی خطی می‌پردازیم و در بخش‌های بعدی، فرایند «معین‌شدگی» فعل «رفتن» را براساس ایده «زنجیره دستوری‌شدگی فعل به نشانه نمود» و «طرحواره رویداد زنجیری»^۶ تحلیل می‌نماییم و نقش «تصویرگونی خطی» در نمودنمایی غیرهمسوی این فعل را مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

پژوهش حاضر پژوهشی بنیادی (توصیفی-تحلیلی-نظری) است که به‌طور موردی نگرشی کاربردی شناختی به فرایند معین‌شدگی یکی از افعال زبان فارسی و نقش تصویرگونی در آن دارد.

۲- تصویرگونی

اگرچه ارتباط صورت و معنا به رساله کرآتیلوس افلاطون مبنی بر طبیعی بودن رابطه صورت زبانی و معنای آن بازمی‌گردد (افلاطون، ۱۹۲۶^۷: ۷)، اما از آغاز قرن بیستم توجهات بسیاری را به خود معطوف داشته‌است. شیوه ارتباط میان موضوع و مفهومی که بر آن

-
1. ingressive
 2. completive
 3. directional opposition
 4. linear iconicity
 5. Hiraga
 6. serial
 7. Plato

دلالت دارد، در حوزه‌های مختلف، از جمله نشانه‌شناسی پیرس^۱ (۱۹۵۵) و زبان‌شناسی (یاکوبسن^۲ ۱۹۷۱؛ هایمن^۳ ۱۹۸۵؛ لیکاف^۴ ۱۹۸۷؛ لانگاکر^۵ ۱۹۸۷ و ۱۹۹۱؛ سوئیتسر^۶ ۱۹۹۰ و هیراگا، ۱۹۹۴) مطالعه شده است.

تصویرگونگی مفهومی نشانه‌شناختی است که ناظر بر نوعی رابطه تشابهی، قیاسی و یا استعاری میان صورت یک نشانه (در حوزه زبانی: یک واج، یک کلمه، یک ساخت و یا حتی غیبت یک نشانه) و موضوع یا معنای آن است. این مفهوم، مفهومی معنائیگخته است که به جهت معناسازی در ساخت، همواره از قطب معنا به قطب صورت حرکت می‌کند؛ به عبارت دیگر، صورت در خدمت معنا به کار گرفته می‌شود. مثلاً استفاده از فعل واژگانی «خواستن» در نقش فعل معین «زمان‌نما» که بر زمان آینده دلالت دارد، نوعی تصویرگونگی استعاری را به نمایش می‌گذارد. این فعل به لحاظ معنایی برخواسته و آرزوی گوینده دلالت دارد و خواسته از آنجاکه تنها «خواسته» است، ناظر بر رویدادی تحقق‌نیافته اما بالقوه تحقق‌پذیر است. این مفهوم به لحاظ این ویژگی در رابطه تصویرگونگی با مفهوم آینده است، چراکه رویدادهای زمان آینده نیز اموری تحقق‌نیافته اما تحقق‌پذیرند. به عبارت دیگر، تصویر آنچه که «آرزو» است، تصویری است که به «آینده» تعلق دارد. چنین تناظری را می‌توان ناظر بر «انتقال استعاری» از حوزه عینی «خواستن» به حوزه انتزاعی «زمان» دانست که به معین‌شدگی فعل «خواستن» می‌انجامد (کوتوا، ۱۹۹۴: ۸۰).

رومن یاکوبسن تصویرگونگی را در انتقاد از دیدگاه سوسور مبنی بر «اختیاری بودن نشانه‌های زبانی» احیا کرده است. او با استفاده از طبقه‌بندی پیرس، بر وجهی غیراختیاری از زبان صحه می‌گذارد که ویژگی تصویرگونگی دارد؛ یعنی آن ویژگی زبانی که با همانندی صورت و معنا در ارتباط است (هیراگا، ۱۹۹۴: ۶). در طبقه‌بندی پیرس که بیشتر بر پایه «منش‌های متفاوت» رابطه نشانه و موضوع استوار است، سه نوع نشانه از

1. Pierce
2. Jacobson
3. Haiman
4. Lakoff
5. Langacker
6. Sweetser

یکدیگر متمایز می‌شوند: شمایل^۱ که بازنمایی موضوع را تنها از رهگذر شباهت تصویری به آن انجام می‌دهد، نمایه^۲ که نوعی ارتباط وجودی با موضوع را به نمایش می‌گذارد و نماد^۳ که براساس رابطه‌ای قراردادی به موضوع دلالت می‌کند (همان: ۶). پیرس شمایل‌ها را در تقسیم‌بندی دیگری به سه گروه طبقه‌بندی می‌نماید: تصویر^۴، نمودار^۵ و استعاره^۶. «تصویرگونی نموداری» نوعی تصویرگونی شمایی است که از رهگذر بازنمایی شباهت میان روابط درونی نمودار و روابط درونی موضوع، بر موضوع خود دلالت می‌کند. شرایطی که در آن بازنمایی ساختی زبانی مشابه بازنمایی ساخت معنایی آن باشد، شرایط تصویرگونی نموداری است. تطابق ترتیب خطی حضور عناصر زبانی در گفتار با ترتیب زمانی یا علی‌رخداد در دنیای واقع، شاهدی از این نوع تصویرگونی است؛ همانند مثال ۱ که گفته معروف سزار است:

۱) آمدم، دیدم، فتح کردم.

هیراگا (۱۹۹۴) تصویرگونی نموداری در دستور را براساس نوع رابطه نمودار با موضوع به دو قسمت کلی تصویرگونی ساختاری^۷ و تصویرگونی رابطه‌ای^۸ تقسیم کرده‌است. تصویرگونی ساختاری ناظر بر نوعی تصویرگونی است که از رهگذر آن صورت یک ساخت زبانی بر مبنای نقش و محتوای آن انگیخته می‌شود. به عبارت دیگر، هر نقش زبانی، تعیین‌کننده صورت زبانی منتخب خود است. بسیاری از زبان‌شناسان اصل «یک معنا، یک صورت» را در این رابطه، نگرشی مرکزی تلقی می‌نمایند. بر همین اساس، هاینه، کلودی و هونمایر (۱۹۹۱: ۲۱۴) تحول برخی از افعال معین را شاهدی بر نقض اصل تصویرگونی ساختاری می‌دانند؛ چراکه رمزگزاری یک نقش دستوری به بیش از یک صورت دستوری واگذار شده‌است. «نمود ناقص»^۹ در زبان فارسی شاهدی بر

1. icon
2. index
3. symbol
4. image
5. diagram
6. metaphor
7. structural
8. relational
9. Imperfect Aspect

این مدعاست. در صورت دستوری زیر بیش از یک صورت زبانی برای بازنمایی یک نقش دستوری به کار رفته است:

(۲) دارم می‌روم.

در نمونه فوق یک فعل معین با طرحواره رویداد «مالکیت»، یک پیشوند برای بازنمایی «نمود استمراری» و نیز صورت تصریف‌شده فعل، سه نشانه زبانی‌ای هستند که همگی بازنمایی نمودی دستوری را بر عهده دارند. از سوی دیگر مشاهده می‌شود که این ساخت معین، نشانه‌ای با مفهوم «مالکیت» را به کار گرفته است که به لحاظ تصویری «مالکیت» را رمزگزاری نمی‌کند؛ بلکه عهده‌دار رمزگزاری مفهومی «زمانی» شده است.

هیراگا (۱۹۹۴: ۸) فهرستی از انواع تصویرگونی ساختاری را به دست می‌دهد که براساس آن نه تنها می‌توان به طبیعت تصویرگونی مرتبط با هر ساخت پی برد، بلکه با کنار هم قرار دادن این عناصر می‌توان به تصویری کامل از نظام تصویرگونی ساختاری یک زبان دست یافت. این فهرست شامل تصویرگونی خطی^۱، تصویرگونی همجواری^۲، همجواری^۲، تصویرگونی کمی^۳، تصویرگونی متقارن^۴، تصویرگونی نامتقارن^۵ و تصویرگونی مقوله‌ای^۶ است.

از آنجاکه فرضیه پژوهش، «نمودنمایی» فعل «رفتن» براساس «تصویرگونی خطی» است، از میان فهرست فوق تنها به شرح و بسط این مفهوم خواهیم پرداخت و بحث در خصوص انواع دیگر را به مجال پژوهشی دیگری موکول می‌کنیم.

۳- تصویرگونی خطی

تصویرگونی خطی ناظر بر این حقیقت است که ترتیب خطی اشاره به صورت واحدهای زبانی در گفتمان، با توالی زمانی مفاهیم مورد اشاره در جهان پیرامون مطابقت دارد (همان: ۹). زمانی که به شرح زنجیره‌ای از کنش‌های وقوع یافته در محور زمان

1. linear iconicity
2. local proximity iconicity
3. quantity iconicity
4. symmetrical iconicity
5. asymmetrical iconicity
6. categorial iconicity

می‌پردازیم، هر ساخت هنجار زبانی، این زنجیره کنش‌ها را به ترتیب رخدادشان در واقعیت نشان می‌دهد؛ از این روست که ترتیب خطی عناصر زبانی در نمونه ۳ بهنجار و در نمونه ۴ تا حدودی نابهنجار است:

(۳) کیان وارد اتاق شد و بر زمین نشست.

(۴) کیان بر زمین نشست و وارد اتاق شد.

حرف ربط «و» در دو جمله فوق کاربردی نامتقارن دارد که به بازنمایی قراردادهای ترتیب روایی کمک می‌کند. این حرف ربط خود فاقد معنای زمانی است، اما ترتیب حضور واحدهای زبانی در ترکیب با کاربرد روایی آن، ترتیب زمانی رویدادها را به‌شکلی تصویرگونه به وجود می‌آورد.

شواهد حاکی از آن است که زبان‌های غیرتصریفی بیشتر از زبان‌های تصریفی به ترتیب کلمه‌ای و در نتیجه به تصویرگونی خطی وابسته‌اند. مثلاً تای^۱ (۵۰:۱۹۸۵) ادعا می‌کند که اصل توالی زمانی در چینی (که زبانی غیرتصریفی است)، اهمیت بسزایی در تعبیر معانی دارد؛ به عبارت دیگر، این ترتیب زمانی حقایق دنیای واقع است که ترتیب سازه‌ای میان دو واحد دستوری را رقم می‌زند. با این حال زبان‌های تصریفی نیز شواهدی از تصویرگونی را به نمایش می‌گذارند.

بای‌بی^۲ (۱۹۸۵) با ارائه نمونه‌های مختلفی از زبان‌های دنیا در پی اثبات فرضیه خود مبنی بر ارتباط درجه ادغام وند با میزان وابستگی معنایی آن به ستاک است. به بیان دیگر، اگر معنای وندی مستقیماً بر معنای ستاک تأثیرگذار باشد، آن وند در نزدیک‌ترین فاصله به ستاک قرار می‌گیرد. این فرضیه حاکی از آن است که مقوله‌های فعل، از جمله ظرفیت، زمان، نمود، وجه، جهت و مطابقه، با ترتیبی مشخص به فعل متصل می‌شوند. ترتیب اتصال این وندهای تصریفی با میزان وابستگی معنایی وند به ستاک ارتباط مستقیم دارد. بر این اساس می‌توان گفت در زبان‌های تصریفی، تصویرگونی ناظر بر ارتباط میان ترتیب حضور وندها و تأثیرگذاری معنایی آنها بر ستاک است. نمود که از مقوله‌های معنایی فعل است، در زبان‌های مختلف هم به صورت امکانی تحلیلی و هم به

1. Tai

2. Bybee

صورت امکانی تصریفی بازنمایی دارد. در زبان فارسی، استفاده از امکانات تحلیلی یکی از مهم‌ترین روش‌های رمزگذاری این مفهوم دستوری است. این امکان تحلیلی، طبقهٔ افعال معین را دربر می‌گیرد. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، افعال معین از رهگذر فرایند معین‌شدگی، عهده‌دار این نقش دستوری می‌شوند. در ادامه، پس از معرفی کوتاهی از مقولهٔ نمود، به بررسی معین‌شدگی فعل «رفتن» و شیوهٔ نمودنمایی آن در رابطه با دو مفهوم متقابل می‌پردازیم و تأثیر پدیدهٔ تصویرگونگی را در این شیوه از رمزگذاری نمود فعلی نشان می‌دهیم.

۴- معین‌شدگی فعل «رفتن»

معین‌شدگی، فرایند پیدایش افعال معین از افعال واژگانی است (بنویست، ۱۹۶۸). این فرایند که یکی از فرایندهای «دستوری شدگی» قلمداد می‌گردد، به باور برخی زبان‌شناسان تنها رویکردی است که براساس آن می‌توان به مطالعهٔ همه‌جانبهٔ افعال معین در ابعاد هم‌زمانی و در زمانی مبادرت ورزید (هاینه، ۱۹۹۳: ۲۷). بسیاری از زبان‌شناسانی که در حوزهٔ تغییرات زبانی به پژوهش می‌پردازند، بر آن‌اند که تکوین افعال معین در زبان‌های دنیا به منظور انعکاس مقولات انتزاعی دستوری مانند زمان، وجهیت، نمود و جهت صورت می‌گیرد (برای مطالعهٔ بیشتر نک. هاینه، ۱۹۹۳؛ کوتوا، ۲۰۰۴ و بای بی و همکاران، ۱۹۹۲). نمود دستوری^۱ که یکی از مقولات فعل در کنار مقولات زمان و وجه است، ناظر بر مجموعه‌ای از نگرش‌های گوناگون گوینده نسبت به ظرفیت درونی فعل در انتقال مفهوم زمان است (کامری، ۱۹۷۶^۲: ۳). این ویژگی، بخشی از همگانی‌های زبانی است که بر ظرفیت ویژهٔ هر ساخت فعلی در اشغال طیفی از زمان دلالت دارد. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که نمود دستوری، جریان زمانی درون یک رویداد را از دیدگاه گوینده در ساخت فعل، رمزگذاری می‌کند. به بیان دیگر، مشخصهٔ مهم نمود دستوری، نگرش گوینده به موقعیت، بدون اشاره به زمان ارجاعی است؛ نگرشی که تنها با ارجاع به طبیعت جریان زمان در خلال رخداد موقعیت، مفهوم‌سازی می‌شود. جملات ۵ و ۶ به ترتیب تفاوت در نمود دستوری فعل را به نمایش می‌گذارند. منشأ این تفاوت در نوع

1. grammatical aspect
2. Comrie

نگرش متفاوت گوینده به کامل شدن رویداد نمونه ۵ و کامل نشدن رویداد در نمونه ۶ است:

(۵) بیمار را معاینه کردم (نمود کامل).

(۶) دارم بیمار را معاینه می‌کنم (نمود ناقص).

نمود دستوری به لحاظ صوری با امکانات مختلف دستوری بیان می‌شود. این امکانات شامل وندها، دوگان‌سازی، استفاده از افعال واژگانی و افعال معین و گاهی نیز ترکیبی از این چند مورد است. مثلاً در زبان روسی، وندها نقش نمودنماها را بازی می‌کنند، در حالی که در زبان چامورو^۱ از فرایند دوگان‌سازی^۲ استفاده می‌شود. در زبان انگلیسی نیز، افعال معین نقش انتقال تقابل‌های نمودی را بر عهده دارند (برای مطالعه بیشتر نک. تیمبرلیک،^۳ ۲۰۰۷ و کامری، ۱۹۷۶). زبان فارسی از ترکیب وندها و افعال معین (در نمود کامل)، افعال واژگانی (مانند شروع کردن، تمام کردن) و افعال معین (مانند فعل معین «رفتن» در نمود تکمیلی) در بیان این نقش‌های دستوری بهره می‌جوید (برای توضیح بیشتر نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹ الف). کلیه افعال معین نمودنما در زبان فارسی از رهگذر فرایند معین‌شدگی افعال واژگانی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. «نمود آغازی» و «نمود تکمیلی» که موضوع پژوهش ما و به ترتیب ناظر بر تأکید گوینده بر آغاز و تکمیل‌اند، از نمودهایی به شمار می‌روند که در بسیاری از زبان‌های دنیا با استفاده از وند (مانند روسی و لیتوانی) و یا افعال معین (مانند زبان فارسی) رمزگذاری می‌شوند. هاینه (۱۹۹۳: ۲۷) تبیین تحول افعال واژگانی به افعال معین را تنها براساس مفهوم «طرحواره‌های رویداد» ممکن می‌داند. این مفهوم که با مدل «زنجیره دستوری‌شدگی فعل به زمان، نمود، وجهیت»^۴ همراه می‌شود، به باور هاینه پاسخی به پرسش‌های دیرینه، حول «ماهیت بحث‌برانگیز فعل معین» است.

در ادامه این مقاله، پس از طرح این دو مبحث نظری، می‌کوشیم مفهوم «زنجیره دستوری‌شدگی فعل به زمان، نمود، وجهیت» را به چالش بکشیم و نشان دهیم که این

-
1. Chamorro
 2. reduplication
 3. Timberlake
 4. Verb-to-TAM

مفهوم در برخی موارد، به‌تنهایی برای تبیین نقشی افعال معین کارایی ندارد و توجه به عوامل زبان‌شناختی دیگر از جمله تصویر‌گونگی در این زمینه حائز اهمیت است.

۵- طرح‌واره‌های رویداد

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تعامل انسان با پیرامون خویش، بیان تجارب و پدیده‌های پیچیده، انتزاعی و غیرقابل درک در قالب عبارات ساده، عینی و قابل‌درک است (لیکاف و جانسون^۱، ۱۹۹۰). به باور معنی‌شناسان شناختی، تفکر انتزاعی دارای بنیانی عینی است. این دیدگاه بر یکی از اصول معنی‌شناسی شناختی استوار است که ساختار مفهومی را جسمی‌شده می‌داند؛ یعنی درک انسان از پدیده‌های انتزاعی، بر مبنای درک واقعیت‌های عینی صورت می‌گیرد. مفهوم انتزاعی «فکر» در جمله زیر به صورت واقعیتی عینی و دارای «حجم» مفهوم‌سازی می‌شود تا بر اساس طرح‌واره عینی «حجم» تجربه‌ای جسمی به درک مفهومی انتزاعی بینجامد:

(۷) خیلی تو فکری.

مفاهیم دستوری، عموماً مفاهیمی انتزاعی و غیرعینی‌اند که به موضوعات فیزیکی یا کنش‌های عینی اشاره نمی‌کنند، بلکه از طریق نقش ارتباطی‌شان در گفت‌وگو، مفهوم می‌یابند. در حیطه مطالعات زبانی، این اصل شناختی، به صورت به‌کارگیری مفاهیم عینی واژگانی در بیان مفاهیم انتزاعی دستوری تبلور می‌یابد.

افعال معین ساخت‌هایی زبانی هستند که به باز‌نمایی مفاهیم انتزاعی دستوری از جمله زمان، نمود و وجه می‌پردازند. برای باز‌نمایی این مفاهیم انتزاعی، افعالی واژگانی در زبان‌های دنیا استفاده می‌شوند که خود متعلق به حوزه‌های مفهومی عینی مانند مکان^۲ (مانند فعل بودن)، حرکت^۳ (مانند فعل رفتن)، کنش^۴ (مانند فعل افتادن)، میل^۵ (مانند فعل خواستن)، وضعیت بدنی^۶ (مانند فعل نشستن)، ارتباط^۱ (مانند مثل چیزی/کسی

1. Johnson
2. location
3. motion
4. activity
5. desire
6. posture

بودن) و مالکیت^۱ (مانند فعل داشتن) هستند. مفهوم «طرحواره‌های رویداد» که قرابتی با مفهوم «گزاره» لانگاکر (لانگاکر، ۱۹۷۸: ۸۵۷) دارد، مفهومی شناختی است و بر رویدادها و موقعیت‌هایی کلیشه‌ای دلالت دارد که بنیان تجربه انسان و ارتباط او با جهان اطراف را تشکیل می‌دهد (هاینه، ۱۹۹۳: ۳۱)؛ به بیان دیگر، از ویژگی تعاملی بودن برخوردار است و حاصل ارتباط جسمی انسان با نحوه رخداد رویدادها در جهان اطراف است. چنین تعاملی در طرحواره رویداد «حرکت» به خوبی نشان داده می‌شود، زیرا ما درک «حرکت» را در تعامل با دنیای اطراف خود به دست می‌آوریم و وقتی «کسی» از «جایی» به «جایی» دیگر حرکت می‌کند، مفهوم تعاملی بودن «حرکت» را متوجه می‌شویم (برای مطالعه بیشتر نک. راسخ مهند، ۱۳۸۸). این مفهوم به لحاظ زبان‌شناختی از طریق گزاره‌هایی رمزگذاری می‌شود که از یک فعل و مشارکین آن تشکیل شده‌است. مثلاً طرحواره رویداد «الف، ب را می‌خورد» (که دارای طرحواره کلی رویداد «کنش» است)، مشتمل بر سه مؤلفه الف، ب و کنش خوردن است. هاینه (۱۹۹۳) بر این باور است که تکوین افعال معین در زبان‌های دنیا به جهت بازنمایی مفاهیم دستوری زمان، نمود، وجهیت و جز آن تنها با در نظر گرفتن مفهوم طرحواره رویداد قابل تبیین است. بر این اساس، می‌توان گفت که مفهوم انتزاعی «زمان» در زبان فارسی، از دستوری‌شدگی طرحواره رویداد عینی «اراده»^۲ (الف، ب را می‌خواهد) به وجود می‌آید:

۸) روزی خواهیم آمد و ندا در خواهیم داد.

هاینه بر آن است که در مثال ۸ رمزگذاری مفهوم دستوری «زمان» تنها از تغییر مقوله فعل «خواستن» از فعلی واژگانی به نشانه‌ای دستوری حاصل نمی‌آید، بلکه در این تحول، شاهد تغییر حوزه مفهومی موضوع عینی و ارجاعی «ب» در این طرحواره رویداد به حوزه مفهومی کنش «آمدن» و «ندا در دادن» هستیم؛ تغییری در طرحواره رویداد «اراده» که فعل «خواستن» را به سمت جاده معین‌شدگی هدایت می‌کند. بدین ترتیب در فرایند معین‌شدگی، با تحولی در ماهیت متمم فعلی از موضوع‌بودگی یا فضابودگی به کنش‌بودگی روبه‌رویم. از آنجا که کنش‌ها در مقایسه با چیزها یا فضاها، درجه عینیت و

1. relation
2. possession
3. volition

ارجاعیت کم‌تری دارند، می‌توان گفت در این تحول، شاهد تغییری مفهومی از حوزه‌های عینی به حوزه‌های انتزاعی هستیم؛ تغییری مفهومی که بنیان نظریهٔ دستوری‌شدگی را تشکیل می‌دهد. این حقیقت در مقایسهٔ جملات ۹ و ۱۰ به‌روشنی مشخص است:

(۹) من تمام این کتاب‌ها را می‌خواهم.
 (۱۰) فردا از تهران خواهم رفت.

در مثال ۹ اسم «کتاب»، متمم فعل «خواستن» یا «ب» در طرحوارهٔ رویداد «الف، ب را می‌خواهد» است. در مثال ۱۰ نیز به‌جای موضوع، کنش «رفتن» متمم فعل «خواستن» واقع شده‌است، از این‌رو، فعل «خواستن» به فعل «معین» تحول یافته‌است. البته همان‌طور که مشاهده می‌شود این تغییر، همراه با برخی ویژگی‌های ساخت‌وازی در فعل اصلی است که در اینجا آگاهانه از آن چشم‌می‌پوشیم و تحلیل آن را به پژوهشی دیگر موکول می‌نماییم. بر این اساس، هاینه نه طرحوارهٔ بنیادی را معرفی می‌نماید که در آنها فعل اصلی ساختی غیرزمان‌دار دارد. این طرحواره‌ها عبارت‌اند از: طرحوارهٔ رویداد مکان، حرکت، کنش، اراده، تغییر وضعیت^۱، هم‌ارزی^۲، همراهی^۳، مالکیت و حالت^۴. در کنار این طرحواره‌ها هاینه دسته‌ای دیگر از طرحواره‌ها را با عنوان کلی «طرحواره‌های مرکب»^۵ ارائه می‌دهد که ساختی ترکیبی دارند؛ بدین معنا که بیش از یک طرحوارهٔ بنیادی در ساخت آنها دخالت می‌کند (هاینه، ۱۹۹۳: ۳۷). «طرحوارهٔ رویداد زنجیری» یکی از این طرحواره‌ها است. مهم‌ترین ویژگی این طرحواره، زمان‌دار بودن هردو فعل معین و اصلی است؛ به بیان دیگر، این طرحواره، برخلاف طرحوارهٔ رویداد ساده، دارای بیش از یک محتوای گزاره‌ای (متشکل از فاعل و فعل) است. با وجود این، در یکی از انواع آن، ساخت فعل معین، صورت تصریفی ثابتی دارد. این طرحواره غالباً ابزار بازنمایی معانی نمودی است و در ساخت آن افعال طرحوارهٔ رویداد حرکت (مانند «آمدن» و «رفتن») و طرحوارهٔ رویداد وضعیت بدن (مانند «نشستن» و «ایستادن») به‌کار می‌روند (همان). در ادامه، کاربرد این طرحواره را در زبان فارسی و در بازنمایی نموده‌های آغازی و تکمیلی بررسی می‌نماییم.

1. change of state
2. equation
3. accompaniment
4. manner
5. complex schemas

۶- طرحواره رویداد زنجیری در زبان فارسی

هاینه طرحواره رویداد زنجیری را حاصل توالی دو یا چند «رویداد» می‌داند که غالب افعال آنها در زمان هستند. این طرحواره‌های رویداد متوالی یا زنجیری از رهگذر معین‌شدگی به طرحواره رویدادی تحول می‌یابند که حامل یک نقش دستوری است (هاینه، ۱۹۹۳: ۳۷). به بیان دیگر، با آنکه بیش از یک رویداد در ساخت این طرحواره شرکت می‌کند، اما معنای حاصل تنها ناظر بر یک رویداد در جهان اطراف است. هرچند هاینه صراحتاً به معیار گزینش توالی رویدادها اشاره نمی‌کند، اما آنچه از مثال‌های او برمی‌آید بر شرط یکسان بودن شرکت‌کننده «الف» یا فاعل رویداد تأکید دارد. نمود ناقص در فارسی نمونه‌ای از طرحواره رویداد زنجیری است: در ساخت «من دارم برمی‌گردم»، توالی دو طرحواره «مالکیت: داشتن» و «حرکت: برگشتن» به طرحواره «کنش الف دارد ب را انجام می‌دهد» تحول می‌یابد. در نوع دیگری از طرحواره زنجیری که در ساخت «نمود تکمیلی» مورد استفاده قرار می‌گیرد، قالب «الف، ب را انجام می‌دهد، آن تمام شده‌است» به کار گرفته می‌شود. نمونه‌ای از این ساخت نمودما در زبان‌های «یابم»^۱ (نمونه ۱۱) و «ایو»^۲ (نمونه ۱۲) گزارش شده‌است (هاینه، ۱۹۹۳: ۳۸):

11) böc seng aëàcma janggom gë- bacnë
pig 3.PL.eat our corn 3.SG.0-be.finished

خوک‌ها تمام غلات ما را خورده‌اند، آن تمام شده‌است. (معنای نمود تکمیلی)

12) me du i ve
1.SG eat 3.SG.0 be. finished

من همه آن را خورده‌ام، آن تمام شده‌است. (معنای نمود تکمیلی)

ویژگی‌های زبان‌شناختی این ساخت از دو جنبه حائز اهمیت است: اول آنکه برخلاف نمونه پیشین طرحواره زنجیری، میان دو رویداد این طرحواره، فاعل یکسان مشاهده نمی‌شود و فعل معین نمودما در همه موارد، صورت تصریفی ثابت سوم‌شخص مفرد را دارد؛ و دوم آنکه به نظر می‌رسد این ساخت تحت تأثیر اصل تصویرگونگی خطی قرار داشته باشد، زیرا گزاره نمودما که بر نمود پایانی فعل و تکمیل‌شدن آن دلالت دارد، فارغ از ترتیب کلمه‌ای بنیادی زبان یا محدودیت‌های وارد بر آن، همواره پس از گزاره اصلی و

1. Yabem
2. Ewe

در انتهای بند قرار می‌گیرد. «نمود تکمیلی» در زبان فارسی که از معین‌شدگی فعل واژگانی «رفتن» پا به عرصه وجود می‌گذارد، نمونه‌ای از این ساخت است. در ادامه، برای شناخت بیشتر این نمود، به بررسی نمودنمایی فعل معین «رفتن» در زبان فارسی می‌پردازیم که براساس طرحواره رویدادزنجیری تکوین می‌یابد.

۷- نمودنمایی فعل «رفتن» و نقش تصویرگونگی در آن

فعل «رفتن» فعلی با طرحواره کلی رویداد «حرکت» است که در خلال آن «الف/از» به سوی ب حرکت می‌کند. در این طرحواره، متمم فعلی، اسمی است که بر یک مکان یا فضای عینی و ارجاعی دلالت می‌کند:

(۱۳) یاسمن فردا از همدان به سوی تهران حرکت خواهد کرد.

افعال طرحواره رویداد حرکت، عموماً ابزار بازنمایی نموده‌های آغازی و پایانی و زمان‌های گذشته و آینده‌اند (هاینه، ۱۹۹۳: ۴۷). این حقیقت از طبیعت «مسیری» این طرحواره ناشی می‌شود. کوتوا (۱۹۹۱) بر آن است افعالی که تحت تأثیر دستوری‌شدگی و خصوصاً معین‌شدگی قرار می‌گیرند، نه تنها افعالی پربسامد و دارای مفاهیم کلی‌اند، بلکه رمزگذاری تعداد محدودی از طرحواره‌های تصویری را بر عهده دارند. طرحواره تصویری منبع-مسیر-مقصد یکی از این طرحواره‌هاست که حوزه مفهومی فعل «رفتن» را در بر می‌گیرد. بر این اساس می‌توان گفت طرحواره رویداد «رفتن»، شامل نقطه آغاز حرکت به‌عنوان منبع و نقطه پایان حرکت به‌عنوان مقصد است. از این روست که به لحاظ تصویری، فعل «رفتن» قادر به بازنمایی دو مفهوم نمودی آغاز و تکمیل (پایان) است. تأکید بر نقطه «آغاز» حرکت، در القای مفهوم نمود آغازی و تأکید بر نقطه تکمیل (پایان) حرکت در القای مفهوم نمود تکمیلی مؤثر است. همان‌طور که از جمله ۱۴ برمی‌آید، معین‌شدگی این فعل در راستای رمزگذاری مفاهیم نمودی، با تبدیل اسم مکان عینی به کنش صورت می‌گیرد:

(۱۴) میره (که) گل بزنه.

فعل «رفتن» در مثال ۱۴ ناظر بر نمود آغازی است. کنشگر به هیچ «مکانی» نمی‌رود، بلکه «کنشی» را آغاز می‌کند. در تحول این فعل به فعل معین نمودنما، شاهد

نوعی انتقال از حوزه مفهومی کنش‌های عینی و فیزیکی انسان در زندگی روزمره بشری به حوزه مفهومی کنش‌های انتزاعی گفتمان و به‌طور اخص مفهوم نمود هستیم. هاینه، کلودی و هونمایر (۱۹۹۱: ۶۰) ماهیت چنین انتقالی را استعاری قلمداد می‌کنند. با وجود این هاینه بر این باور است که برخلاف انتقال استعاره‌ای که جهش سریع از یک حوزه مفهومی به یک حوزه مفهومی دیگر را در بر می‌گیرد، دستوری‌شدگی مستلزم تحولی پیوسته و زنجیروار است؛ تحولی که طبیعتی تدریجی دارد (هاینه، ۱۹۹۳: ۹۷). در مورد «رفتن» نیز، تغییر از حرکت فیزیکی به نشانه دستوری نمود که نشانه‌ای متأخر است، به یکباره اتفاق نمی‌افتد و مفهوم قصد گوینده همواره در این تحول قابل بازیابی است:

(۱۵) رفتن حرفی بزنم و توضیحی بدهم که با کف دستش محکم زد توی دهنم (نجفی، ۱۳۷۸: ۷۶۱).

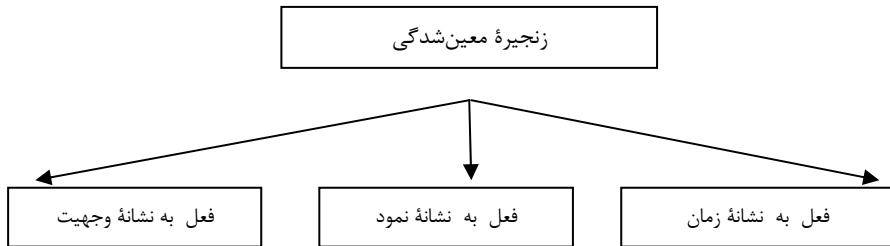


نمودار ۱- زنجیره دستوری‌شدگی «رفتن»

هاینه زنجیره‌های مفهومی‌ای را که ناظر بر مدل تدریجی تحول عناصر زبانی در چهارچوب دستوری‌شدگی‌اند، «زنجیره‌های دستوری‌شدگی» می‌نامد. در این زنجیره‌ها عنصر واژگانی منبع که در ابتدای زنجیره قرار دارد، از رهگذر دستوری‌شدگی، به عنصری تحول می‌یابد که در انتهای زنجیره قرار می‌گیرد. زنجیره‌های دستوری‌شدگی خصوصیات زبان‌شناختی متعددی دارند که مهم‌ترین آن، ویژگی تقدم تاریخی و واژگانی بودن عناصر زبانی منبع در مقایسه با تأخر تاریخی و نقشی بودن عناصر هدف است (برای مطالعه بیشتر نک. هاینه، ۱۹۹۳: ۵۳).

یکی از مهم‌ترین زنجیره‌های دستوری‌شدگی که اساس این پژوهش را تشکیل می‌دهد، زنجیره‌ای است که هاینه از آن به عنوان «زنجیره فعل به زمان، نمود، وجهیت» یاد می‌کند و آن را راه‌حلی برای معضل دیرینه توصیف مقوله افعال معین (و اختصاصاً «نمود» در پژوهش حاضر) قلمداد می‌نماید (همان: ۵۴). او با تکیه بر آراء هاینه، کلودی و هونمایر (۱۹۹۱: ۲۹) این مفهوم را ابزاری معتبر برای تبیین مجموعه‌ای از نقش‌های

دستوری انتزاعی می‌داند که در خدمت توصیف ویژگی‌های کیفی فعل مانند زمان، پایانه زمانی یا نمود و نوع واقعیت یا وجهیت هستند. هرچند مفهوم زنجیره «فعل به زمان، نمود، وجهیت» مفهومی قابل تأمل و ارزشمند در فهم تکوین افعال معین است، اما از دو جنبه نیازمند بازنگری و مطالعه عمیق‌تر است. نخست آنکه این زنجیره به لحاظ صورت‌بندی دو خطا را به نمایش می‌گذارد: خطای اول در چینش نادرست عناصر زبانی منبع و هدف است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این زنجیره، عنصر منبع، عنصری واژگانی با مقوله دستوری فعل است، در حالی که عنصر هدف، ابعاد دستوری فعلی است و ممکن نیست که فعلی به بعدی دستوری بدل شود؛ بهتر آن بود که هم‌راستا با نظر گیون^۱ (۱۹۸۴: ۲۷۱) عنصر هدف به «نشانه‌های زمان، نمود، وجهیت» و یا همانند مارچیز^۲ (۱۹۸۶: ۹۶) به «فعل معین» تغییر می‌یافت. خطای چینیسی دوم، کنار هم قراردادن هر سه بعد دستوری فعل در مقام عنصر هدف است، چراکه هر فعل واژگانی از رهگذر فرایند معین‌شدگی، تنها به یکی از این نشانه‌های دستوری تبدیل می‌شود و امکان تحول به هر سه نشانه زمان، نمود و وجهیت در خلال یک زنجیره وجود ندارد. از این رو، پیشنهاد نگارنده مبنی بر بازترسیم این زنجیره به صورت سه زنجیره مجزا از یکدیگر است که در نمودار ۲ نشان داده شده است:



نمودار ۲- زنجیره معین‌شدگی

نقدی که در زمینه موضوع پژوهش به زنجیره «فعل به زمان، نمود، وجهیت» هاینه وارد است نیز به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست آنکه تبیین و بازنمایی فرایند معین‌شدگی در این زنجیره تنها به ذکر ابعاد نقشی و معنایی افعال معین محدود می‌گردد و ابعاد ساختاری

1. Givon
2. Marchese

این افعال به کلی نادیده گرفته شده‌است، حال آنکه برخی ویژگی‌های ساختاری افعال معین، معیار تعیین درجه معین‌شدگی و نوع نقش دستوری‌ای است که این افعال بر عهده می‌گیرند؛ و دوم آنکه حتی با فرض تحدید فرایند معین‌شدگی به ابعاد نقشی و معنایی، این زنجیره به‌تنهایی در تبیین چگونگی پیدایش برخی از افعال معین‌کارایی لازم را ندارد و ناگزیر از پذیرش تأثیر پدیده‌های دیگر مانند تصویرگونگی است. این حقیقت، در تمایز معنایی جملات ۱۶ و ۱۷ به تصویر کشیده می‌شود:

(۱۶) تا رفت حرفی بزنه، زدند توی ذوقش.

(۱۷) پیرشدیم رفت!

همان‌طور که از این دو مثال بر می‌آید، فعل «رفتن» با یک صورت تصریفی، به ابزار بازنمایی دو نقش دستوری تبدیل شده‌است. این نقش‌های دستوری در مثال ۱۶ نمود آغازی و در مثال ۱۷ نمود تکمیلی است. اگر بخواهیم معین‌شدگی این فعل را براساس زنجیره «فعل به نشانه نمود» هاینه مطالعه کنیم، می‌بینیم که در مورد هر دو نمود آغازی و تکمیلی، تنها می‌توان یک زنجیره معین‌شدگی ترسیم نمود؛ در حالی که در نمونه‌های ارائه‌شده، یک فعل واحد با صورت دستوری یکسان، ناظر بر تکوین دو نشانه نمودی شده‌است که در تقابل جهتی با یکدیگرند. این امر تنها با تکیه بر زنجیره «فعل به نشانه نمود» هاینه قابل توجیه نیست. به بیان دیگر، در چارچوب دستوری‌شدگی و در تبیین تحول این فعل به نشانه‌های نمودی، می‌توان فرایند معین‌شدگی را دخیل دانست؛ اما اینکه چرا معین‌شدگی این فعل به تکوین مفاهیم نمودی متفاوت می‌انجامد، تنها با مراجعه به آموزه‌های دستوری‌شدگی پاسخ نمی‌یابد. در مورد مثال ۱۶ فعل «رفتن» به نشانه نمود آغازی و در مثال ۱۷ به نشانه نمود تکمیلی تبدیل شده‌است.

اما چگونه می‌توان در مقام توجیه رفتار دستوری متفاوت فعل «رفتن» در بازنمایی مفهوم «نمود دستوری» برآمد؟ به‌عبارت دیگر، کدام عامل زبان‌شناختی در خوانش‌های نمودی متفاوتی که از یک فعل معین به‌دست می‌آوریم، تأثیرگذار است؟ در تقابل با استدلال هاینه (۱۹۹۳: ۵۲) که زنجیره دستوری‌شدگی «فعل به نشانه نمود» را پاسخی قطعی به پدیدارشناسی افعال معین می‌شناسد، باید چنین انگاشت که با

۱. این مثال برگرفته از نغزگوی کهن (۱۳۹۰: ۶۵۱) است.

توجه به داده‌های زبان فارسی در خصوص نمودنمایی فعل «رفتن»، در کنار در نظر گرفتن زنجیره دستوری‌شدگی باید سازوکار «تصویرگونگی خطی» را نیز در انتقال معنی مؤثر دانست. همان‌طور که در بخش دو اشاره گردید، این سازوکار ناظر بر تطابق ترتیب خطی واحدهای زبانی با ترتیب حضور روان‌شناختی حقایق و رویدادهاست؛ این سازوکار که بخشی قابل توجه در برقراری ارتباطات زبانی است، به تسهیل ارتباط، ذخیره‌سازی و یادآوری تجربه‌های رمزگذاری شده می‌انجامد. در تصویرگونگی خطی، ارتباط بخش‌های یک کل از رهگذر روابط مؤلفه‌های زبانی برقرار می‌شود، پس اهمیت ساخت زبانی در برقراری اصل تصویرگونگی مسجل است؛ به بیان دیگر، رمزگذاری زبانی با هر دو ویژگی ساخت و تصویرگونگی در تعامل است.

اینک با یک استدلال مبتنی بر اصل تصویرگونگی نشان می‌دهیم که در زبان فارسی، بازنمایی برخی مفاهیم نمودی تنها به زنجیره معین‌شدگی «فعل به نشانه نمود» خلاصه نمی‌شود و همانند زبان‌های ایو و یابم (هاینه ۱۹۹۳: ۳۸) در این زبان نیز خوانش‌های نمودی به جایگاه نشانه نمود در بند بستگی دارد. مثال‌های ۱۸ و ۱۹ شاهدی بر این مدعاست. در هر دوی این مثال‌ها مخاطب با «ساخت فعل معین» روبه‌روست. این فعل معین، فعلی با نقش دستوری «نمودنما» است که از معین‌شدگی فعل حرکتی «رفتن» تکوین یافته‌است (نگارنده برای روشن شدن بهتر مطلب، آگاهانه از صورت تصریفی یکسانی در هر دو مثال استفاده کرده‌است)، با این حال، در وهله اول این جایگاه فعل معین است که تعبیر آغازی یا تکمیلی بودن نمود را نشان می‌دهد. هرگاه فعل معین نمودنما در آغاز بند و پیش از فعل اصلی قرار گیرد، نقش نمود آغازی و هرگاه در پایان بند و پس از فعل اصلی قرار گیرد، نقش نمود تکمیلی را بر عهده می‌گیرد. این امر با اصل «تصویرگونگی» هم‌راستا است و نقض آن نه‌تنها در خوانش نمودی فعل معین تعیین‌کننده است، بلکه به غیردستوری شدن جمله می‌انجامد. مثال شماره ۱۹ تنها در صورتی که جمله به دو رویداد در جهان اطراف دلالت کند (رویداد رفتن کسی و رویداد پیرشدن)، دستوری است و در غیر این صورت، یعنی در صورتی که تنها یک رویداد و نمود پایان آن مدنظر باشد، غیردستوری است. نکته قابل توجه دیگر تعامل زمان دستوری و نمود در دستوری بودن جمله است. از آنجا که بررسی شیوه این تعامل در راستای اهداف پژوهش نیست، تنها اشاره می‌کنیم که در مثال ۱۸ با آنکه «رفت» در

جایگاه پایانی جمله قرار گرفته است، نمی تواند نقش نمود نمای تکمیلی را بر عهده بگیرد، زیرا زمان فعل نمود نمای تکمیلی نمی تواند پیش از زمان رویداد اصلی جمله باشد، چراکه این نمود بر «تکمیل» رویداد تأکید می کند:

(۱۸) الف- تا رفت حرفی بزنه، زدند توی ذوقش. *ب- تا حرفی بزنه رفت، زدند توی ذوقش.

(۱۹) الف- پیرشدیم رفت. *ب- رفت پیرشدیم.

تأثیر پدیده تصویرگونگی به عنوان عاملی شناختی که ارتباط سطح معنا و صورت زبان را برقرار می کند، در دیگر افعال «نمودنمای آغازی» زبان فارسی نیز به وضوح قابل مشاهده است؛ طوری که نقش دستوری این افعال، برجسته ترین انگیزه تعیین جایگاه آنها در بند و شکل گیری صورت ساخت است (برای مطالعه بیشتر در خصوص نمود و افعال حرکتی نک. نغزگوی کهن، ۱۳۹۰):

(۲۰) الف- فعل آمدن: اومده انقلاب کنه.

*ب- انقلاب کنه اومده.

(۲۱) الف- فعل گرفتن: بگیر بخواب.

*ب- بخواب بگیر.

(۲۲) الف- فعل برداشتن: دستش نمی شکست اگر برمی داشت دو کلمه می نوشت.

*ب- دستش نمی شکست اگر دو کلمه می نوشت برمی داشت.

(۲۳) الف- فعل برگشتن: نگفت خودش چه چیزهایی گفت که من برگشتم این یک کلام حرف را زدم؟

*ب- نگفت خودش چه چیزهایی گفت که من این یک کلام حرف را زدم برگشتم.

همان طور که از شواهد مذکور برمی آید، آغازی بودن معنای این افعال، در گرو جایگاه و ترتیب کلمه ای ثابتی است که اصل تصویرگونگی برای این افعال رقم می زند؛ فعل با نقش آغازی به لحاظ تصویری در آغاز ساخت ظاهر می شود و اتخاذ جایگاه پایانی برای این نقش به غیر دستوری شدن ساخت منجر می شود.

نکته ای که در اینجا اشاره ای مختصر به آن لازم به نظر می رسد، تبیین صورت ثابت تصریفی فعل «رفتن» به عنوان «نمودنمای تکمیلی» است. همان طور که در مثال های ۱۱ و ۱۲ از زبان های یابم و ایو نشان دادیم، ساخت «الف، ب را انجام می دهد، آن تمام شده است»، ساختی است که از قالب زبانی ثابت و مشخصی پیروی می کند، و صورت تصریفی غیر قابل تغییری دارد. برخی از زبان شناسان مانند رمت^۱ (۱۹۸۷: ۱۶) این ساخت را

نمونه تمام‌عیار «ساخت فعل معین» نمی‌دانند، چراکه از دیدگاه آنان، یکی از معیارهای شناخت افعال معین، یکسان بودن «فاعل» فعل اصلی و فعل معین است. با وجود این وسترمن^۱ (۱۹۰۷: ۹۸) بر این باور است که فرایند دستوری‌شدگی فعل واژگانی، عامل ایجاد این شرایط خاص تصریفی است. ما نیز با پیروی از وسترمن، صورت ثابت تصریفی فعل «رفتن» را ناشی از «مقوله‌زدایی»^۲ آن می‌دانیم. مقوله‌زدایی از اصول دستوری‌شدگی به شمار می‌رود. مقوله‌زدایی فعل با حذف نشانه‌های تصریفی شخص و شمار و زمان یا تثبیت آن در یک صیغه مشخص که غالباً به دلیل بسامد بالا صیغه سوم‌شخص مفرد است، همراه می‌شود (هاینه، ۱۹۹۳: ۳۸؛ نیز نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ب: ۱۵۱).

در مقوله‌زدایی مورد نظر، فعل با از دست دادن نشانه‌های تصریفی خود در حال گذار از مقوله «فعل» به مقوله «قید» است (وسترمن، ۱۹۰۷: ۹۸). این موضوع را می‌توان با استدلالی مبتنی بر «جایگزینی سازه‌ها» در زبان فارسی نشان داد. در مثال ۲۴ الف از فعل «رفت» مقوله‌زدایی شده‌است، زیرا همواره تنها یک صورت تصریفی دارد و دیگر صیغگان آن قابل کاربرد در ساخت مذکور با مفهوم نمود تکمیلی نیست (۲۴). همچنین در این ساخت، صورت «رفت» که در حال گذار به مقوله قید است، قابل جابه‌جایی با قیدی مانند «کاملاً» است (۲۴):

- ۲۴ الف- پیر شدم رفت، پیر شدی رفت، پیر شدیم رفت، پیر شدید رفت، پیر شدند رفت.
 *ب- پیر شدم رفتم، پیر شدی رفتی، پیر شدیم رفتیم، پیر شدید رفتید، پیر شدند رفتند.
 ج- پیر شدید کاملاً.

در پایان لازم است به دو نکته دیگر در خصوص این ساخت اشاره کنیم: نکته اول، خاص‌شدگی^۳ بافت‌هایی است که این ساخت در آنها به کار می‌رود. خاص‌شدگی که از اصول دستوری‌شدگی است، ناظر بر محدود شدن بافت‌های کاربردی ساخت دستوری شده‌است (هاپر، ۱۹۹۱؛ همچنین نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ب: ۱۵۳). فعل رفت در چنین ساختی تنها در شرایطی مورد استفاده قرار می‌گیرد که بار معنایی ساخت، باری منفی با معانی از دست رفتن، از دست دادن، افسوس خوردن و مایوس بودن است. چنین کاربرد خاص و محدودشده‌ای، شاهدهی بر دستوری‌شدگی این فعل در جهت بازنمایی

1. Westerman
 2. decategorization
 3. specialization

مفهوم دستوری نمود است. نکته دوم بازگویی نظری است که پروفیسور کامری در پاسخ به پرسش نگارنده در پنجمین کنفرانس بین‌المللی زبان‌شناسی ایرانی (۲۰۱۳) راجع به این ساخت اظهار نمودند. ایشان بر این اعتقاد بودند که نقش نمود تکمیلی این ساخت از رهگذر مقایسه دو جمله زیر هویدا است:

۲۵) الف- پیرشدیم.

ب- پیرشدیم رفت.

آنچه از مقایسه دو ساخت فوق برمی‌آید، نشان‌دهنده آن است که اضافه شدن فعل «رفت» به این ساخت، مفهوم تکمیل شدن فرایند پیر شدن را به آن اضافه می‌کند؛ مفهومی نمودی با نقش تکمیل فرایند و با این خوانش کاربردی که تکمیل فرایند چنان به انجام رسیده است که دیگر هیچ راه بازگشتی وجود ندارد.

۸- نتیجه‌گیری

نگارش این مقاله با هدف بررسی تکوین فعل معین «رفتن» با دو نقش دستوری نمود تکمیلی و نمود آغازی به انجام رسیده است. اهمیت این موضوع اثبات معین بودن این فعل و کنکاش در ابعاد نقشی و ساختاری آن بوده که در نهایت به تبیین دقیق‌تر نظام افعال معین در زبان فارسی انجامیده است. این مقاله با آزمودن مفهوم طرحواره‌های رویداد و زنجیره «فعل به زمان، نمود، وجهیت»، کارایی نداشتن برخی مفاهیم بنیادی آن را نشان داد و به تعدیل آن پرداخت. رفتارهای فعل «رفتن» در زبان فارسی مؤید اهمیت تصویرگونگی در تمایز دو نمود متقابل آغازی و تکمیلی است.

منابع

- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۸)، *گفتارهایی در نحو*، تهران: مرکز.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، *فرهنگ فارسی عامیانه*، تهران: نیلوفر.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، *مجله دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)*، پیاپی ۴، صص ۲۴-۳.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹ الف)، «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، *ادب پژوهی، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی*، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۹۳-۱۱۰.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹ ب)، «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، *مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، شماره ۲، صص ۱۶۵-۱۴۹.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۰)، «دستوری‌شدگی افعال حرکتی در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات ششمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی*، به کوشش دکتر قدسیه رضوانیان، تهران: خانه کتاب، صص ۶۴۷-۶۵۴.
- Benveniste, Emile (1968), "Mutations of linguistic categories". *Directions for Historical Linguistics, A Symposium*. W.P. Lehmann and Y Malkiel. Austin & London: University of Texas Press.
- Bybee, Joan L (1985), "Diagrammatic iconicity in stem-inflection relations". *Iconicity in syntax*. John Haiman (ed.). 11-47. Amsterdam: Benjamins.
- Bybee, Joan L., William Pagliuca & Revere D. Perkins (1992), *The grammaticalization of tense, aspect and modality in the languages of the world*. Typescript. Albuquerque, University of New Mexico.
- Comrie, Bernard (1976), *Aspect*. Cambridge University Press.
- Givón, Talmy (1984), *Syntax: a functional-typological introduction*. Vol I. Amsterdam: John Benjamins.
- Haiman, John (ed.) (1985), *Iconicity in syntax*. Amsterdam: Benjamins.
- Heine, Bernd (1993), *Auxiliaries: Cognitive forces & Grammaticalization*. Oxford: Oxford University Press.
- Heine, Bernd, Ulrike Claudi, & Friederike Hunnemyer (1991), *Grammaticalization: a conceptual framework*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hiraga, Masako k (1994), "Diagrams and Metaphors: Iconic aspects in language". *Journal of Pragmatics*. 22:5-21.
- Hopper, Paul (1991), "On some principles of grammaticalization". *Approaches to grammaticalization*. E.C Traugott & B. Heine (eds.). Vol I, Pp. 17-35.

- Hopper, Paul J & Elizabeth Traugott (2003), [1993]. *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jakobson, Roman (1971), [1965]. "Quest for the essence of language". *Selected writings II*, 345-359. The Hague: Mouton.
- Kuteva, Tania (1991), "The auxiliarization constraint and reference". Unpublished paper.
- Kuteva, Tania (1994), "Iconicity and Auxiliation". *Journal of Pragmatics*. 22:71-81.
- Kuteva, Tania (2004), *Auxiliation*. New York: Oxford University Press.
- Lakoff, George (1987), *Woman, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago, IL: Chicago University Press.
- Lakoff, George, and Mark Johnson (1990). *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.
- Langacker, Roland W (1987), *Foundations of cognitive grammar*. Vol.1 Stanford, CA: Stanford University Press.
- Langacker, Roland W (1991), *Foundations of cognitive grammar*. Vol. 2 Stanford, CA: Stanford University Press.
- Lehman, Christian (1995), *Thoughts on Grammaticalization*. Munich/Newcastle: Lincom.
- Marchese, Lynell (1986), *Tense/aspect and the development of auxiliaries in Kru languages*. Arlington: The Summer Institute of Linguistics.
- Meillet, Antoine (1982), "L'Evolution des forms grammaticales". *Linguistique historique et Linguistique Generale*. Paris: Champion, reprinted from *scienita* 12.
- Peirce, Charles S (1955)[1902], "Logic and Semiotics: Theory of signs". *Philosophical Writings*. J. Buchler (ed.), 98-119. New York: Dover.
- Plato (1926), *Cratylus*. Plato, Vol, IV. H.N.Fowler, trans. London: William Heinemann.
- Ramat, Paolo (1987), "Introductory paper". In: M. Harris & P. Ramat (eds.). Pp. 3-19
- Sweetser, Eve Eliot (1990), *From etymology to pragmatics: Metaphorical and cultural aspects of semantic structure*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tai, James H-Y (1985), "Temporal sequence & Chinese word order". In: John Haiman(ed.). *Iconicity in syntax*. 49-72. Amsterdam: Benjamins.
- Timberlake, Alan (2007), ""Aspect, tense, mood. *Language Typology and syntactic description*. Timothy Shopen (ed.). Vol III.: Grammatical categories and the lexicon. Second edition, 280-333.
- Westermann, Diedrich (1907), *Grammatik der Ewe-Sparche*. Berlin: Diedrich Reimer.